

مفهوم و مراتب ولایت در قرآن کریم

دریافت: ۱۳۹۴/۰۸/۰۵

تأیید: ۱۳۹۴/۰۹/۱۵

سید محمدحسین فتحی

چکیده

سؤال اصلی این مقاله، این است که آیا منظور از ولایتی که در روایات، این همه اهمیت یافته و در ادبیات و اشعار ما نیز فراوان بر آن تاکید شده، همین است که بگوییم علی علیه السلام و اولاد معصوم او جانشینان پیامبرند یا این که مسئله ولایت، فراتر از هر مسئله تاریخی است و این حقیقت را در بردارد که کلام اهل بیت علیهم السلام همچون کلام خدا و کلام رسول خدا برای ما حجت است. از این رو، چون کردار و گفتار ایشان حجیت دارد، باید با ایشان در عمل، هم عهد و هم پیمان شویم و به شیوه آنها عمل کنیم. بنابر آیات و روایات، این مطلب قطعی است که سخنان اهل بیت علیهم السلام برای ما حجیت دارد و باید بدان عمل کنیم، اما مسئله ولایت و موالات، در بردارنده حقایقی بس والاتر است.

واژگان کلیدی

ولایت، ولایت فقیه، آیات، روایات.

مقدمه

در عصر ما، به دلیل اهمیت یافتن مسائل سیاسی اسلام که بخش مهمی از معارف اسلامی را تشکیل می‌دهد، بُعد خاصی از مفهوم ولایت بیشتر مورد تأکید واقع شده است که همان مسئله سیاست و امامت امت و به تعبیر دیگر، بُعد سیاسی - اجتماعی مفهوم ولایت است (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ص ۹۸).

در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَمَنْ يَنْدَبِ بَشِيءًا كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ»؛ بنای اسلام بر پنج پایه استوار شده است: ولایت و نماز و زکات و روزه و حج و به چیزی با فضیلت‌تر از «ولایت» در روز غدیر دعوت نشده است (نک به: بحارالانوار ج ۶۸، ص ۳۳۲). ولایتی که در این روایت مطرح شده، نه فقط به معنای دوست داشتن، بلکه به معنای پذیرفتن حق حاکمیت و حکومت الهی است؛ حقی که پس از خداوند برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و نایبان و والیان ایشان، به اذن خداوند ثابت است (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ص ۹۸).

پذیرش ولایت در این‌جا بدین معنی است که معتقد باشیم اهل بیت علیهم السلام از سوی خداوند بر امت اسلامی، حق ریاست و حاکمیت داشته و دارند، و از همین روی، در جهت برقراری حکومت اسلامی همواره کوشیده‌اند. پس بدین سبب در این مجال، به این مسئله پرداخته و مسائل مختلف آن بیان می‌گردد.

مفهوم ولایت

واژه‌شناسی (مفهوم لغوی)

راغب در خصوص کلمه «ولایت» از نظر موارد استعمال می‌گوید: ولایت با «واو» مکسور به معنی «یاری کردن» است، اما ولایت، با «واو» مفتوح، «سرپرستی» معنا می‌شود؛ و نیز گفته شده است حقیقت هر دو واژه، همان سرپرستی است که کاری را بر عهده بگیرند (راغب اصفهانی، ۱۳۸۱: ص ۴۸۹).

مفهوم‌شناسی (مفهوم اصطلاحی)

«ولایت» از «ولی» به معنای سرپرستی و تصدی امر است که در مورد اشیا یا اشخاص تحقق می‌یابد. مفهوم ولایت در رابطه با جامعه، همان حکومت و زمامداری است و شخص حاکم را ولی مسلمین یا ولی امر می‌نامند.

مفهوم ولایت در قرآن کریم

ولاء و ولایت (به فتح واو)، ولایت (به کسر واو)، ولی، مولی، اولی و امثال این‌ها همه از ماده ولی - و، ل، ی، اشتقاق یافته‌اند. این واژه از پراستعمال‌ترین واژه‌های قرآن کریم است که به

صورت‌های مختلفی به کار رفته است؛ به گونه‌ای که در ۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد به صورت فصل در قرآن کریم بیان گردیده است (مطهری، ۱۳۸۷: ۲۵۵)؛ «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا» (کهف: ۴۴).

معنای اصلی این کلمه، چنانچه راغب اصفهانی در مفردات القرآن آورده است، قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به نحوی که فاصله‌ای در کار نباشد؛ یعنی اگر دو چیز آن چنان به هم متصل باشند که هیچ چیز دیگر در میان نباشد، ماده «ولی» استعمال می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۳۸۱: ص ۴۸۹).

به همین مناسبت طبعاً این کلمه در مورد قرب و نزدیکی به کار رفته است، اعم از: قرب مکانی و قرب معنوی. البته در مورد دوستی، یاری، تصدّی امر، تسلط و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده است؛ چون در همه این‌ها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد.

برای این ماده و مشتقات آن معانی بسیاری ذکر کرده‌اند؛ مثلاً برای لفظ «مولی» بیست و هفت معنی ذکر کرده‌اند، اما بدیهی است که این لفظ برای بیست و هفت معنی جداگانه وضع نشده است. یک معنی اصلی وجود ندارد و در سایر موارد به عنایت همان معنی، استعمال شده است. معانی متعدد و به تعبیر بهتر، موارد استعمال متعدد را از روی قرائن لفظی و حالی باید به دست آورد. این لفظ، هم در مورد امور مادی و جسمانی، و هم در امور معنوی و مجرد استعمال شده است. ولی مسلماً در ابتدا در مورد امور مادی، از راه تشبیه معقول به محسوس یا از راه تجرید معنی محسوس از خصوصیت مادی و حسی خودش استعمال شده است. لیکن در مورد معنویات هم استعمال گردیده است. تاریخش، قبل از تفکر او در معقولات است؛ بشر پس از درک معانی و مفاهیم حسی تدریجاً به معانی و مفاهیم معنوی رسیده است و طبعاً از همان الفاظی که در مورد مادیات به کار می‌برده، استفاده کرده و آن‌ها را استخدام نموده است؛ هم چنان که ارباب علوم، الفاظ خاصی را برای علم خود اختراع نمی‌کنند، بلکه از الفاظ جاری عرف استفاده می‌کنند. اما به آن الفاظ، مفهوم و معنی خاصی می‌دهند که با معنا و مفهوم عرفی متفاوت است (مطهری، ۱۳۸۷: ص ۱۵۶).

در این جا ثابت شد که ولایت (قدرت)، از آن خداوند است. اوست که برترین ثواب و بهترین عاقبت را دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ج ۱۲ / ص ۴۳۶).

کلمه ولایت که مصدر است یا اسم مصدر، با بسیاری از اشتقاقات آن همچون: ولی و تولی، والی، اولیا، موالی، مولی، تولیت و غیرها در قرآن مجید وارد شده است. حال باید دید معنای لغوی آن چیست و سپس در تفسیر آیه مبارکه سخن گفت.

در مصباح المنیر گوید: الولی مثل فِلس، به معنای قرب است و در آن، دو لغت است: اول،

ولیه. یلیه با دو کسره از باب حسب یحسب، و دوم از باب وعد یعد، ولیکن لغت دوم، کمتر استعمال می‌شود. ولایت (با کسره و فتحه) به معنای «نصرت» است؛ و ولایت (با کسره واو)، به معنای «سلطان» است. سببویه گفته است که ولایت (با فتحه) مصدر است و با کسره اسم مصدر. چون اسم است برای آن چیزی که تو ولایت داری و چون بخواهند معنای مصدری را اراده کنند، فتحه می‌دهند (حسینی تهرانی، ۱۳۸۶: ص ۱۰ و ۹).

در مجمع البحرین گوید: **أولى الناس بإبراهيم** یعنی **أحقهم وأقربهم منه، من الولی، وهو أقرب؛** یعنی و **أولى الناس بإبراهيم**، معنایش حقیقت اوست به او، و نزدیک‌ترین بودن اوست از سایر مردم به آن حضرت؛ زیرا از ماده ولی به معنای قرب است. و گفتار خداوند تعالی: **«هُتَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ»** با فتحه است به معنای ربوبیت؛ یعنی در آن روز، همگی تحت ولایت خدا در می‌آیند و به او ایمان می‌آورند و از آن چه در دنیا پرستیده‌اند، بیزاری می‌جویند (حسینی تهرانی، ۱۳۸۶: ص ۱۱).

«ولایت» آخرین درجه کمال است، و آخرین منظور و مقصود از تشریح شریعت حقّه خداوندی است، و اما اصل در معنای آن برداشته شدن واسطه‌ای است که بین دو چیز حائل شده است؛ به طوری که بین آن دو چیز، غیر آن دو چیز باقی نماند (حسینی تهرانی، ۱۳۸۶: ص ۲۲).

«ولایت» به معنی سرپرستی و تصدّی امری است که در مورد شیء یا اشخاص تحقق می‌یابد و معانی دیگر همچون دوستی و نصرت دارد که آن‌ها نیز بی‌مناسبت با معنای تصدّی نیستند. بنابراین مفهوم ولایت در رابطه با جامعه، همان حکومت و زمامداری است و شخص حاکم را ولی مسلمین یا ولی الامر می‌نامند (طاهری خرم‌آبادی، بی‌تا: ص ۱۵ و ۱۴).

انواع ولایت در قرآن

الف) ولایت تکوینی

«ولایت تکوینی» یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آن‌ها؛ مانند ولایت نفس انسان بر قوای درونی خویش. این نوع از ولایت تنها بین علت و معلول تحقق می‌یابد و بر اساس آن، هر علتی، ولی و سرپرست معلول خویش است و هر معلولی، مولی علیه و سرپرستی شده و در تحت ولایت و تصرف علت خود می‌باشد. نفس انسان، مظهر خدایی است که **«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»** (یس: آیه ۸۲)؛ و لذا هر چیزی را اراده کند و بخواهد باشد، آن چیز با همان اراده و خواست، در حیطه نفس، موجود و محقق می‌شود. ولی واقعی و حقیقی اشیاء و اشخاص که نفس همه انسان‌ها در ولایت داشتن مظهر اویند، فقط و فقط ذات اقدس الهی است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ص ۱۲۳). **«فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»** (شوری: ۹).

ب) ولایت بر تشریح

«ولایت بر تشریح» همان ولایت بر قانون گذاری و تشریح احکام است؛ یعنی این که کسی سرپرست جعل قانون و وضع کننده اصول و مواد قانونی باشد. این ولایت که در حیطة قوانین است و نه در دایره موجودات واقعی و تکوینی، اگر چه نسبت به وضع قانون، تخلف پذیر نیست یعنی با اراده مبدأ جعل قانون، بدون فاصله، اصل قانون جعل می شود، لیکن در مقام امتثال، قابل تخلف و عصیان است؛ یعنی ممکن است افراد بشر، قانون قانون گذاری را اطاعت نمایند و ممکن است دست به عصیان بزنند و می توانند هر یک از دو راه عصیان و اطاعت را انتخاب کنند و در عمل، آن را بیمایند. تنها قانون کامل و شایسته برای انسان، قانونی است که از سوی خالق انسان و جهان و خدای عالم و حکیم مطلق باشد، ولذا، ولایت بر تشریح و قانون گذاری، منحصر به ذات اقدس اله است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ص ۱۲۴)؛ چنان که قرآن کریم در این باره فرموده است: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف: ۶۷).

ج) ولایت تشریحی

«ولایت تشریحی» یعنی نوعی سرپرستی که نه ولایت تکوینی است و نه ولایت بر تشریح و قانون. بلکه ولایتی است در محدوده تشریح و تابع قانون الهی که خود بر دو قسم است: یکی ولایت بر محجوران و دیگری ولایت بر جامعه خردمندان پیش از آن که به بیان دو قسم ولایت تشریحی بپردازیم، یادسپاری این نکته ضروری است که ولایت تشریحی با دو قسمش، همانند ولایت بر تشریح، مربوط به رابطه تکوینی و علی و معلولی نیست، بلکه از امور اعتباری و قراردادی است. البته ولایت بر تشریح، با یک تحلیل عقلی، به سنخ ولایت تکوینی برمی گردد؛ زیرا قلمرو ولایت بر تشریح، همانا فعل خود شارع است؛ یعنی او ولایت بر اراده تشریح دارد که از آن به «ارادة التشریح» یاد می شود، نه «اراده تشریحیه» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ص ۱۲۴). ولایت در محدوده تشریح، در قرآن کریم و در روایات اسلامی، گاهی به معنای تصدی امور مردگان یا کسانی که بر اثر قصور علمی یا عجز عملی یا عدم حضور نمی توانند حق خود را استیفا کنند، آمده است. گاهی هم به معنای تصدی امور جامعه انسانی است.

به عنوان نمونه، فرمایش رسول خدا ﷺ در واقعه غدیر خم است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»؛ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً»، که بازگو کننده ولایت و سرپرستی و اداره امور جامعه اسلامی است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ص ۱۲۵).

مراتب ولایت در قرآن کریم

اطاعت افراد از کسانی که ولایت شرعی بر آن ها دارند، مانند آباء و اجداد و احکام شرع و اطاعت از اولی الامر و صاحب اختیاراتی که خدا معین فرموده چون پیغمبر ﷺ و ائمه هدی که

به نص آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» می‌باشند (طیب، ۱۳۷۶: ج ۱ / ص ۱۸). به نظر بعضی از عرفا، آخرین درجه ایمان، اول درجه ولایت؛ آخرین درجه ولایت، اول درجه نبوت؛ آخرین درجه رسالت، اول درجه اولوالعزمی و آخر درجه اولوالعزمی، مرتبه خالقیت است که بین هر مرتبه تا مرتبه دیگر، مراتب بسیار است و چون بُعد بین ممکن و واجب، غیر متناهی است؛ لذا هر قدر مرتبه بشر بالا رود، چون ممکن‌الوجود است، باز امکان صعودی به بالاتر را دارد و درجه پیغمبر اکرم ﷺ گرچه بالاترین درجات به شمار می‌رود، لیکن چون به درجه واجب نخواهد رسید، این است که هر قدر مقامش بالا رود، باز قابل صعود به مرتبه بالاتری، است و شاید سرّ این که ما مأموریم در نماز و غیر نماز به روان مبارکش صلوات بفرستیم و از خدا بخواهیم که درجه او را بلند گرداند، همین مطلب بوده باشد؛ گرچه توجیه شده که فائده صلوات، عائد خودمان می‌شود؛ زیرا به اندازه‌ای که برای ممکن، امکان صعود باشد، نسبت به حضرتش محقق گردیده است. چون که درجه و مقام آن بزرگوار به مقام قوسین رسیده؛ لیکن رحمت الهی غیرمتناهی و نیز علو مقام بشر محدود نیست؛ به نحوی که تجاوز از آن ممکن نباشد. این است که هر قدر مقام انسان بالا رود، باز موفقیت برای مقام بالاتری را دارد که مشمول رحمت غیرمتناهی الهی گردد (داورپناه، ۱۳۷۵: ج ۴ / ص ۳۷۱).

برخی از مفسرین می‌گویند: اسلام، مثل ایمان، درجات و مراتبی دارد و بالاترین مراتب آن، تسلیم صرف بودن به اوامر مولی و تقدیم جان و مال و تمام هستی خویش در راه رضای خداوند متعال بوده و مشاهده نیستی و فناء خود، در مقابل اقتدار اوست. این مرتبه از اسلام، گرچه به اعتبار مقدماتش از امور اختیاری به‌شمار می‌رود، لیکن پیدایش چنین مرتبه‌ای، در خور مقام هر کس نیست و از تحت اختیار بشر خارج است؛ زیرا که منوط به مرتبه «ولایت» است و امری است الهی و ملکه‌ای است نفسانی؛ منوط به اعمال شاقه است که تحمل آن برای نوع بشر، متعسر بلکه متعذر به نظر می‌رسد. لذا حضرت ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام، این مقام را از خداوند متعال به خود و بعضی از ذریه خود مسئلت نمودند؛ زیرا می‌دانستند که همه ذریه آنان لایق این مقام نبوده و به آن نخواهند رسید. ولی روح‌البیان می‌نویسد: ممکن است مقصود آنان راهنمایی مردم نبوده تا هیچ‌گاه مردم به دین و عقیده خویش مفروز نباشند و همیشه از خدا کمک بخواهند که آن‌ها را در این راه مستقیم و اخلاص نگاه دارد. اطلاق عبودیت به این مرتبه، از همان جنبه اطاعت و فرمان‌برداری است و اما حقیقت عبودیت که غایت تذلل، انکسار و خاکساری باشد، مختص به ذات واجب‌الوجود و مالک الرقاب و ولی و صاحب اختیار حقیقی و ذاتی، حضرت حق تبارک و تعالی است، و آن مراتب نیز چون در طول اطاعت حق قرار گرفته است عین اطاعت حق محسوب می‌شود (داورپناه، ۱۳۷۵: ج ۳، ص ۷).

اصولاً «ولایت مطلقه»، حقیقت ولایت کلیه الهیه معصومین علیهم السلام است که اختصاص به چهارده نور دارد که در واقع یک نور است، که «کلهم نور واحد» و از چهارده مشکات به عالم وجود تابیده است و سریان تجلی اش در انبیاء و اولیاء، «ولایت مقیده جزئیه» نامیده می شود. خاتم ولایت، آن نوری است که پس از او - یعنی در زمان متأخر از او - ولی نباشد. بلکه مراد آن است که او اعلاء مراتب ولایت واقعی درجات قرب را از حیث مقام، حائز است؛ به طوری که کسی از او نزدیک تر به حق نیست و فوق مرتبه او در ولایت و قرب، مرتبه ای نباشد. این ولایت و قرب و نزدیکی، مخصوص محمد صلی الله علیه و آله و آل او است که فانی در ذات حق و باقی به بقای اویند. این ولایت دو قسم است: یکی آن که مقام است و دیگر آن که حال است. قسم اول آن که مخصوص محمد صلی الله علیه و آله و آل از اوصیا و ورثه اوست به تابعیت، که ائمه اثنی عشر علیهم السلام هستند؛ قسم دوم مخصوص انبیا و اوصیای سابقین است که برای آنان حال است نه مقام. دلیل آن، دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله، بزرگان و کبریای انبیا است در افلاک شب معراج - هر یک را مرتبه ای - زیرا وجودات آن ها وجودات حقانی نبود. چون وجود حقانی وجودی است جمعی الهی و اینان وجوداتشان، وجودات فرقی است یعنی بین آنان و حق متعال، کسی و حقیقتی که کامل تر و به حق نزدیک تر باشد، وجود دارد.

پس به اطلاق اول، حضرت علی علیه السلام، خاتم ولایت محمدی صلی الله علیه و آله است. یعنی حقیقتی که جامعیت ظهور تمام اسماء و صفات و اتحاد تجلیات الهی را که همان جامعیت اسم اعظم است، دارا می باشد. به اطلاق دوم، خاتم ولایت مقیده محمدی صلی الله علیه و آله است. یعنی ولایت خاصه که برای او مقام است نه حال. که گفتیم: دارای اعلاء مراتب ولایت واقعی درجات قرب باشد - مقاماً - و نزدیک تر از او به خداوند کسی دیگر نباشد (خواجوی، ۱۴۱۷ق: ج ۱/ ص ۲۲).

این که رسالت و نبوت، جز تحقق یافتن حقایق عالم است، پس آن دو نیز مراتب عالم هستند و نیز همه آن مراتب در حقیقت، ظهور ولایت است که آن فعل حق و تجلی فعلی اوست و این که ولایت، مبدأ و صورت و غایت کل است (گنابادی، ۱۳۷۲: ج ۵/ ص ۲۲۴).

ولایت الله

«انسان» جزئی از جهان هستی است و اگر این حقیقت را پذیرفیم که جهان با ولایت و تدبیر خداوند برپاست، ناچار باید انسان هم از قانون کلی جهان تبعیت کند و تنها ولایت خداوند را بپذیرد. البته با این فرق که موجودات دیگر به طور طبیعی و تکوینی و بدون اختیار، مشمول ولایت و تدبیر خداوند هستند. ولی انسان در این بُعد با آزادی و انتخاب، این سرپرستی و ولایت را می پذیرد. این نوع ولایت که حکومت قانون است، «ولایت تشریحی» نام دارد و لذا در قرآن با واژه «اخذ» یعنی «گرفتن» همراه شده است، تا روشن شود که نیاز به پذیرش و

انتخاب دارد، و این جامعه است که باید خود را، از حکومت طاغوت‌ها رهایی دهد و ولایت خداوند را بپذیرد تا به نور و رشد و کمال مطلوب نائل گردد. در قرآن کریم در بسیاری از آیات، هرگونه ولایتی غیر از ولایت الله نفی شده است که از جمله آن‌ها، آیات زیر بیان می‌گردد:

آیه اول: «قُلْ أَغْنَى اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (انعام: ۱۶)؛ بگو آیا غیر از خدا را ولی خود قرار دهم، خدایی که پدیده آورنده آسمان و زمین است.

در این آیه، ولایت تشریحی خداوند بر جامعه، بر ولایت تکوینی او یعنی آفرینش زمین و آسمان، متکی شده است و چنین استفاده می‌شود که تنها او پدیدآورنده آسمان و زمین است و سزاوار حکومت و سرپرستی انسان است (طاهری خرم‌آبادی، بی‌تا: ص ۲۰).

آیه دوم: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلِي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (شوری: ۱۰)؛ آیا غیر از خدا، برای خود سرپرستانی قرار دادند و حال آن که تنها او ولی و سرپرست است و هم اوست که مردگان را زنده می‌کند و بر هر چیزی قادر و تواناست (طاهری خرم‌آبادی، بی‌تا: ص ۲۱). در این آیه نیز مسئله زنده کردن مردگان و قدرت او بر هر چیز، زیربنای ولایت خداوند بر انسان قرار داده شده است.

آیه سوم: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ» (عنکبوت: ۴۱)؛ مثل آنان که غیر از خدا اولیایی (سرپرستانی) را قرار دادند و گرفتند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود انتخاب می‌کند و به درستی که سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است.

بنابراین، جامعه‌ای که با نظامی غیرالهی اداره می‌شود و غیر از خدا بر آنان حکومت دارد، از بنیادی محکم و اساسی برخوردار نیست و همچون خانه عنکبوت، پایه‌ها و اندامی سست و لرزان دارد و در مقابل خطرات، نمی‌تواند مقاوم باشد (طاهری خرم‌آبادی، بی‌تا: ص ۲۱). آیات دیگری نیز وجود دارد که در آن‌ها ولایت دیگران جز خدا نفی شده و فقط «ولایت الله» مورد نظر است.

آیه چهارم: «هَٰئِلِكِ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا» (کهف: ۴۴)؛ در این هنگام ثابت شد که ولایت (قدرت) از آن خداوند حق است. اوست که برترین ثواب و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد.

در این جا کاملاً روشن گشت که همه نعمت‌ها از اوست و هرچه اراده او باشد، آن می‌شود و جز به اتکاء لطف او کاری ساخته نیست و قدرت از آن خداست؛ خداوندی که عین حق است و اوست که بهترین عاقبت را برای مطیعان فراهم می‌سازد (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱: ج ۱/۲ ص ۴۳۸). در آن روز همگی در تحت ولایت خدا درمی‌آیند و به او ایمان می‌آورند و از آن چه در دنیا پرستیده‌اند،

بیزاری می‌جویند(حسینی تهرانی، ۱۳۸۶: ج ۵ / ص ۱۱).

آیه پنجم: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره: ۲۵۷)؛ و خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند و آن‌ها را از ظلمات به سوی نور خارج می‌کند. لغت «ولی» در اصل به معنای نزدیکی و عدم جدایی است؛ به همین جهت به سرپرست و مربی انسانی نیز که نیازمند به تربیت و سرپرستی است، «ولی» گفته می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱: ج ۲ / ص ۲۰۹). هرکسی که ولی خدا شد، خدا هم ولی اوست. این ولایت، رابطه‌ای طرفینی بین مؤمنان و خداوند است؛ در این ولایت رابطه انسان با خدا وجود دارد. دنباله ولایت خدا، ولایت رسول الله ﷺ و ولایت اهل بیت (ع) است.

حضرت صادق (ع) فرمودند: «يُخْرِجُهُم مِّنَ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ لَوْلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ»؛ یعنی، خداوند آنان را از تاریکی‌های گناهان داخل در نور توبه می‌کند و داخل در نور غفران می‌نماید؛ به جهت این که ایشان ولایت هر امام عادل را از جانب خداوند بر عهده دارند(حسینی تهرانی، ۱۳۸۶: ج ۵ / ص ۱۵).

آیه ششم: «وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا أَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيْرُ» (انفال: ۴۰)؛ و اگر سرپیچی کنید، بدانید ضرری به شما نمی‌زند، خداوند سرپرست شماست. او بهترین سرپرست و بهترین یاور است.

بعد از ولایت خداوند، سرپرستی و ولایت بر مسلمانان باید از طرف خدا باشد(قرآنی، ۱۳۸۳: ج ۲ / ص ۳۲۹).

ولایت رسول خدا

رسول خدا ﷺ، به‌خاطر ولایتی که خدا برای ایشان قرار داده، در شأنی از شئون بندگان، دخل و تصرف می‌کند. همچنان که در آیه زیر از این ولایت که خدا برای رسول گرامی قرار داده، خبر می‌دهد و به حکم این آیات، ولایت رسول خدا، ولایت خدا نیز هست؛ چون خدا قراردهنده ولایت برای رسول خویش است و اوست که امر رسولش را بر بندگانش نافذ کرده است(موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ج ۱۶ / ص ۴۸۱).

آیه اول: «التَّيِّبُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب: ۶)؛ «پیامبر» نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. در این آیه شریفه، خداوند متعال، پیامب ﷺ را در تمام شئون زندگی، از خود مؤمنین بر آن‌ها مقدم‌تر می‌داند و صلاح‌دید پیامب ﷺ، بر صلاح‌دید مؤمنان اولی است(موسوی تبریزی، ۱۳۷۶: ص ۱۹).

خداوند در این آیه، اولویت پیامبر را نسبت به مسلمانان به‌طور مطلق ذکر کرده است. مفهومی این است که در کلیه اختیاراتی که «انسان» نسبت به خویشان دارد، پیامبر ﷺ

از خود او نیز اولی است. گرچه بعضی از مفسران، آن را به مسئله «تدبیر امور اجتماعی» یا «اولویت در مسئله قضاوت» یا «اطاعت فرمان» تفسیر کرده‌اند. اما در واقع هیچ دلیلی بر انحصار آیه در یکی از این امور سه‌گانه نداریم (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱: ج ۱۷ / ص ۲۰۲). به‌علاوه لازمه نبوت و رسالت، «ولایت» است بر کسانی که بر آن‌ها مبعوث شده است. چون حضرتش بر کافه جن و انس مبعوث شده، به همه آن‌ها ولایت دارد (طیب، ۱۳۷۶: ج ۴)؛ و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات اسلامی، اولویت به مسئله «حکومت» تفسیر شده، در حقیقت بیان یکی از شاخه‌های این اولویت است؛ لذا باید گفت: پیامبر اسلام ﷺ، هم در مسائل اجتماعی و هم فردی و خصوصی، در مسائل مربوط به حکومت و هم قضاوت و دعوت، از هر انسانی نسبت به خودش اولی است و اراده و خواست او، مقدم بر اراده و خواست وی می‌باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱: ج ۱۷ / ص ۲۰۲).

از این مسئله نباید تعجب کرد؛ چرا که پیامبر ﷺ، معصوم است و نماینده خدا، جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد، هرگز تابع هوی و هوس نیست، و هیچ‌گاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد؛ بلکه به‌عکس برنامه او در تضاد منافع [شخصی و فردی است و تلاش او] همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است. این اولویت در حقیقت شاخه‌ای از اولویت مشیت الهی است؛ زیرا ما هرچه داریم از خداست. اضافه بر این، انسان هنگامی می‌تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را تحت الشعاع عشق به ذات خداوند و نمایندگان او قرار دهد (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱: ج ۱۷ / ص ۲۰۲).

آیه دوم: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (احزاب: ۳۶)؛ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری از خود (در برابر فرمان خدا) داشته باشد و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

می‌دانیم روح اسلام، «تسلیم» است؛ آن‌هم تسلیم بی‌قید و شرط در برابر فرمان خدا. این معنی در آیات مختلفی از قرآن کریم، با عبارات گوناگون منعکس شده است؛ همان‌طور که در آیه فوق اشاره گردید.

آن‌ها باید اراده خود را تابع اراده حق کنند؛ همان‌گونه سرتاپای وجودشان وابسته به اوست. «قضی» در این‌جا به معنی «قضای تشریحی» و قانون و فرمان و داوری است. بدیهی است که نه خدا نیازی به اطاعت و تسلیم مردم دارد و نه پیامبر، چشم‌داشتی به آن دارد. در حقیقت مصالح خود آن‌هاست که گاهی بر اثر محدود بودن آگاهی‌شان، از آن باخبر نمی‌شوند، ولی خداوند می‌داند و به پیامبرش دستور می‌دهد؛ لذا در پایان آیه به همین نکته اشاره کرده و

می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»؛ کسی که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند، گرفتار گمراهی آشکاری شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱: ج ۱۷ / ص ۲۰۳).

آیه سوم: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نور: ۶۳)؛ کسانی که با فرمان پیامبر ﷺ مخالفت می‌ورزند، از آن بترسند که در امتحان سخت قرار گیرند و یا با عذاب دردناکی روبه‌رو شوند.

از این آیه استفاده می‌شود که مخالفت با امر پیامبر ﷺ، موجبات عذاب دردناک را فراهم می‌آورد. پس باید از فرمان پیامبر ﷺ اطاعت کرد. مرحوم شیخ مرتضی انصاری صاحب مکاسب، این آیه شریفه را یکی از دلایل اثبات ولایت برای پیامبر ﷺ بیان کرده است. آیه چهارم: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْنَا مَا حُمِّلْنَا وَ إِن تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور: ۵۴)؛ بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش کنید و اگر سرپیچی کنید، پیامبر مسئول اعمال خویش است و شما مسئول اعمال خود. اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست؛ زیرا پیامبر رهبری است که جز به حق و صواب، دعوت نمی‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱: ج ۱۴ / ص ۵۲۵).

ولایت امام

آیه اول: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵)؛ فقط خدا و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده و نماز به پا داشته و زکات (صدقه) را در حال رکوع می‌دهند، ولی و سرپرست شما هستند.

باید دانست که ولایت رسول گرامی ﷺ بر مسلمانان از سه جهت است: الف) تأسیس مکتب قرآن و اخذ احکام الهی از طریق وحی و دعوت به آن مکتب؛ ب) نظارت و سرپرستی بر امور مسلمانان و تأمین مصالح آنان؛ ج) هدایت و رهبری پیروان مکتب قرآن از طریق باطن؛ زیرا همان‌گونه که پیامبر ﷺ نسبت به ظاهر اعمال و اخلاق مردم پیشوا و رهنماست، در باطن نیز پیشوایی آن‌ها را بر عهده دارد که از طریق باطن و سرّ اختیاری، آن‌ها را به سوی خداوند متعال سوق می‌دهد؛ از جمله: بصیرت او بر عقاید و افعال مردم، از طریق شهود باطنی اوست (داور پناه، ۱۳۷۵: ص ۴۴۷).

در ضمن، به منطبق آیه مورد بحث، پروردگار متعال، جایگاه ولایت علی بن ابی طالب ﷺ را پس از رسول اکرم ﷺ بر مسلمانان تعیین نموده، و آن سه جهت را که برای ولایت پیامبر اکرم ﷺ مقرر کرده، برای وصی و تالی او نیز مقرر نموده است که عبارت است از: الف) تبلیغ احکام و سنت رسول ﷺ؛ ب) ولایت و تصدّی امور عامّه و تأمین مصالح مسلمانان؛ ج)

پیشوایی باطنی و رهبری معنوی نسبت به مردم که شهادت و گواهی درباره عقاید و اعمال آن‌ها از لوازم آن است. همچنین در جمله «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ...» به یک نسق، لفظ جلاله و کلمه رسول موصول ذکر شده و به‌طور حصر، هر سه را ولی بر مسلمانان معرفی نموده است؛ با تفاوت ذاتی که ساحت پروردگار دارد (داورپناه، ۱۳۷۵: ص ۴۴۸).

ولایت رسول و وصی او نیز به‌طور موهبت، از شئون تدبیر پروردگار درباره مسلمانان است همچنین ولایت و فرمانروایی بر مسلمانان را از هر فرد و اجتماعی سلب نموده است و اگر ولایتی که برای شخص و وصی در جمله «وَالَّذِينَ آمَنُوا» مقرر شده، غیر از ولایتی باشد که برای رسول اکرم ﷺ مقرر گشته، باید کلمه «وَلِيُّكُمْ» تکرار شده و گفته شود: «وولیکم الذین آمنوا»، تا بتوان به ولایت دیگری آن را تفسیر کرد. چنان که در آیه ۶۱ سوره توبه گفته شده: «قُلْ أَدُنُّ حَیْرٌ لَّكُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ»؛ چون جمله «یؤمن» در این آیه تکرار شده، لذا دو سنخ ایمان از آن استفاده می‌شود: یکی ایمان و انقیاد نسبت به ساحت پروردگار و دیگری تصدیق گفتار اهل ایمان.

در تفسیر مجمع البیان آمده است: این آیه دلیل روشن‌تری است بر انحصار امامت علی ﷺ بعد از رسول اکرم ﷺ؛ زیرا ثابت شده است که مقصود از «ولی» کسی است که بر مردم لازم است، از او اطاعت کنند و نظر او را در کارهای عمومی بر دیگران مقدم بدانند. عموم مفسرین نوشته‌اند:

مقصود از جمله «والذین آمنوا» علی بن ابیطالب ﷺ است؛ لذا علی ﷺ موجب الطاعة و اختیاردار مردم است. در ضمن علما به این آیه استدلال کرده‌اند که اگر در حال نماز، کار کم، غیر از اعمال نماز انجام شود، نماز باطل نمی‌شود و جایز است انسان در حال نماز، زکات خود را به فقیر بدهد (داورپناه، ۱۳۷۵: ص ۴۴۹).

همچنین شک نیست که کلمه «ولی» در آیه به معنی دوست، ناصر و یاور نیست؛ زیرا «ولایت» به معنی دوستی و یاری کردن، مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را در بر می‌گیرد. همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدانند و یاری کنند و حتی آن‌هایی که زکات بر آن‌ها واجب نیست و اصولاً چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به این که بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند، آن‌ها باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند. از این جا روشن می‌شود که منظور از «ولی» در این آیه، ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است. به خصوص این که این ولایت در ردیف ولایت پیامبر ﷺ و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است. به این ترتیب آیه از آیاتی است که به عنوان یک نص قرآنی،

دلالت بر ولایت و امامت علی علیه السلام دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱: ج ۴ / ص ۴۲۴ و ۴۲۳).

آیه دوم: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده: ۵۶)؛ و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند [پیروزند زیرا] حزب و جمعیت خدا پیروز می‌باشد.

در این آیه، قرینه دیگری بر معنی «ولایت» که در آیه پیش اشاره شد، یعنی سرپرستی و رهبری و تصرف، مربوط به حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی، و این خود می‌رساند که ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است؛ زیرا در معنی حزب یک نوع تشکل و هم‌بستگی و اجتماع برای تأمین اهداف مشترک نهفته است. باید توجه داشت که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» در این آیه، همه افراد با ایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به آن اشاره شد (مکارم شرازی، ۱۳۶۱: ج ۴ / ص ۴۲۳).

در حزب الله از حزب شیطان سخن می‌گوید: «أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ حزب الله، تابع دستورات الهی در مقابل حزب شیطان هستند. مراد از غلبه در آیه مورد بحث (مائده: ۵۶) همان فلاح «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» است که به معنای رستگاری در آخرت است. به کمال وضوح از این آیه استفاده می‌شود که کسانی که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زیر بار ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام نرفتند، حزب شیطان هستند. چنان که اوراق و صفحات روزگار بر آن گواه است (داویناه، ۱۳۷۵: ج ۱ / ص ۴۵۰).

آیه سوم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را. این آیه و چند آیه بعد درباره یکی از مهم‌ترین مسائل اسلامی، یعنی مسئله رهبری بحث می‌کند و مراجع مهم و واقعی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می‌سازد.

نخست به مردم با ایمان دستور می‌دهد که از خداوند اطاعت کنند. بدیهی است برای یک فرد با ایمان، همه اطاعت‌ها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود و هرگونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد و طبق فرمان او باشد؛ زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی اوست و هرگونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد. در مرحله بعد فرمان به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دهد که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید؛ پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خداست و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است. بنابراین اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیّت و حاکمیت ذات اوست. ولی اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله، مولود فرمان پروردگار است، و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعة بالذات است

و پیامبر ﷺ واجب اطاعه بالغير و شاید تکرار «أطيعوا» در آیه، اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد. در مرحله سوم، فرمان به اطاعت از اولوا الأمر می‌دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱: ج ۳ / ص ۴۳۵).

ابن بابویه می‌نویسد: قال: حدثنا غير واحد من اصحابنا، قالوا: حدثنا محمد بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالك الفزاري، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن احمد بن الحارث، قال: حدثني المفضل بن عمر، عن يونس بن ظبيان، عن جابر بن يزيد الجمفي، قال سمعت جابر بن عبد الله انصاري يقول: لما أنزل الله عزوجل على نبيه محمد ﷺ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قلت: يا رسول الله، عرفنا الله ورسوله، فمن أولو الامر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ فقال ﷺ: هم خلفائي يا جابر، و أمه المسلمين من بعدي، أولهم علي ابن ابيطالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي المعروف في التورات بالباقر و سترکه يا جابر، فاذا القيمه فاقراه، مني السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم سيبتي وكني حجة الله في أرضه مشارق الأرض و غاربها ذلك الذي نصيب عن شيعته و أوليائه غيبت لا يثبت فيها على القول بإمامته الأمن امتحن الله قلبه للإيمان (حسيني بحراني، ۱۴۲۸ق: ص ۱۳۱).

خداوند متعال اطاعت از اولی الامر را بر تمام امت واجب کرده است. پس ناچار باید حکومت اسلامی، یک حکومت بیشتر نباشد و بیش از یک تشکیلات در کار نباشد و گرنه هرج و مرج لازم آید. ما اکنون اطاعت خدا و پیغمبر را می‌دانیم. آن چه باید مورد بررسی فرد که فرستاده نزدیک خداست، قرار دهیم، آن است که این اولی الامر چه کسانی هستند و باید چگونه اشخاصی باشند؟ بعضی می‌گویند که آن‌ها پادشاهان و امرا هستند، خدا واجب کرده بر مردم که اطاعت و پیروی کنند از سلاطین و پادشاهان خود؛ چنانچه در زمان مصطفی کمال پاشا، رئیس جمهور ترکیه و رضاخان شاه ایران، آن‌ها را اولی الامر می‌دانستند، می‌گفتند: خدا واجب کرد اطاعت آن‌ها را، و سنیان با خلفای اسلام که از جمله آن‌ها معاویه ابن ابی سفیان و یزید بن معاویه و دیگر خلفای اموی و عباسی است، تطبیق می‌کند. باور کردند علمای اهل سنت به این که اطاعت از هر قلدری باید کرد. این هم به دست اشخاص قلدر پیدا شده است. امکان دارد یک همچو چیزی که پیغمبر اسلام ﷺ احکام بفرستد و بگوید از آتاترک که احکام ما را محو می‌کند، اطاعت کنید؟! این را کدام عقل می‌پذیرد؟ پیغمبر اسلام احکام بفرستد، بگوید که نماز بخوانید، بعدش هم بگوید که اطاعت کنید از آتاترک که می‌گوید نماز نخوانید، از کدام بشنویم؟ از خدا یا از آتاترک؟ این را چه عقلی باور می‌کند؟ این اولوا الامری که در قرآن وارد شده است، واضح است که کسی است که تلو رسول خداست، الله هست، رسول خدا هست اولوا الامر، او باید یک همچو صفاتی داشته باشد. معقول نیست که خدای تبارک و تعالی مردم

را وادار کند که از رضاخان که همه جهات شرعی و اسلامی را کنار می گذاشت، شما اطاعت کنید؛ دین بفرستد بعد بگوید از کسی که لادین است اطاعت کنید؛ یعنی، شما هم لادین بشوید، این می شود؟ (امام خمینی رحمته، ۱۳۸۷: ص ۲۶۹ و ۲۷۲).

رابطه ولایت‌ها در قرآن

رابطه ولایت خدا با ولایت معصومین علیهم‌السلام

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵).
 از این که به جای «اولیائکم»، «وَلِیکُمْ» آمده، ممکن است دلیل این باشد که روح ولایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام، شعاع ولایت الهی است. «وَلِیکُمْ»؛ معمولاً در قرآن، نماز و زکات در کنار هم مطرح شده است. ولایت خدا بر ولایت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌تابد. اهمیت مقام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای ما به میزان رابطه‌ای است که با خدا دارد. ولایت رسول الله، حساب جداگانه‌ای ندارد، بلکه شعاعی از همان ولایت الله است. رسول را می‌خواهیم و دوستش می‌داریم چون فرستاده محبوب خداست، چون آینه اوست. مگر می‌شود کسی محبوبش را بخواهد، اما جلوه‌گاه و صراتش را نخواهد؟ محبت به خدا و رسول، دو محبت نیست، بلکه محبت به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همان محبت الله است که در آینه تمام‌نمای او ظهور کرده است. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آینه تمام‌نمای خداست که در او همه چیز تحت‌تأثیر الهی قرار دارد و از خودش چیزی ندارد.

ولایت خدا پس از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به جانشینان او منتقل می‌شود؛ همان معصومانی که همچون نفس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند و جز در نبوت و رسالت، هیچ تفاوتی با او ندارند. این همان ولایت الله است که در رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام ظهور می‌کند. آن‌گاه مرتبه نازل‌تر این ولایت در هر کس که به آن‌ها نزدیک‌تر است، تجلی می‌یابد (قرائتی، ۱۳۸۳: ج ۳ / ص ۱۱۱).

ولایت اولیای اهل بیت علیهم‌السلام نیز جزء ولایت الله است. چرا اولیای اهل بیت علیهم‌السلام را دوست می‌داریم؟ چون دوست اهل بیت علیهم‌السلام هستند. اهل بیت علیهم‌السلام را چرا دوست می‌داریم؟ چون دوست خدا هستند. این محبت‌ها از هم جدا نیست، بلکه یک سرچشمه است که از مجاری گوناگون جاری می‌شود. نور واحدی است که در درجه‌های متفاوت تنزل می‌یابد. اگر آدم این مطلب را در ذهن داشته باشد، معنای این عبارت را خواهد فهمید که: مَنْ وَالَاکُمْ فَقَدْ وَالَى اللّٰهَ وَمَنْ عَادَاکُمْ فَقَدْ عَادَ اللّٰهَ وَمَنْ أَحَبَّکُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللّٰهَ وَمَنْ أَبْغَضَکُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللّٰهَ وَمَنْ اِعْتَصَمَ بِکُمْ فَقَدْ اِعْتَصَمَ بِاللّٰهِ؛ محبت اهل بیت علیهم‌السلام از محبت خدا جدا نیست. معرفت اهل بیت علیهم‌السلام نیز از معرفت خدا جدا نیست. چگونه می‌شود انسان، ولایت الله را بپذیرد و رابطه بندگی خویش را با خدا تقویت کند، اما رابطه‌اش را با انبیا تقویت نکند (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ص ۱۰۳).

آثار ولایت

اگر رفتار ما با خدا چنان باشد که ربوبیت او و عبودیت ما اقتضا می‌کند، رابطه ولایت بین فرد و خدا برقرار می‌شود. ولایت و ربوبیت الهی، چه چیزی را اقتضا می‌کند؟

الف) رضایت به تدبیر اله

ربوبیت او یعنی این که او صاحب اختیار همه چیز است؛ مالک وجود ما، مالک حیات ما و مالک هر چه به ما داده است. اگر رابطه ما با خدا این چنین باشد که خدا را مالک و صاحب اختیار هر چیزی بدانیم و تدبیر خودمان را به دست او بسپاریم، در سایه ولایت تشریحی او قرار گرفته‌ایم؛ البته رسیدن به این مقام والا که آدمی، تدبیر امورش را به خدا بسپارد؛ به تقدیر و قضای او راضی باشد؛ به او توکل کند و فقط از او کمک بخواهد؛ او را مدبّر زندگی خود بداند؛ او را اصل و صاحب اختیار همه چیز بیابد و تشریح‌ها و دستورهای او را بپذیرد و عمل کند، یک سلسله معارف عمیق را می‌طلبد. رسیدن به این مقام، مراتب گوناگونی دارد. هر کسی بر حسب استعدادهایی که دارد، با سرعت یا کندگی می‌تواند این راه را کم و بیش بییماید. به هر حال، ده‌ها سال طول می‌کشد تا استعداد و قابلیت هر کسی در این مسیر به فعلیت برسد و از مصادیق اولیاء الله شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ص ۱۰۱).

ب) رهیدگی از هر حزن و هراس

«لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس: ۶۲)؛ برای اولیای خدا، هیچ خوف و حزنی نیست. این خاصیت ولایت است که بر اثر آن، بنده خودش را مالک چیزی نمی‌داند تا بترسد که آن را از دست بدهد. بنابر دیدگاه ولایتی، همه چیز مال خداست. حتی جان هم مال اوست، اگر از دست من رفت، برود. مال او رفته، مال من که نبوده است. همه شئون زندگی انسان را در بر می‌گیرد. اگر بین خود و خدا، هم در اعتقاد و هم در عمل، رابطه عبودیت و ربوبیت را برقرار کنیم، هیچ جایی برای نگرانی باقی نخواهد ماند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (احقاف: ۱۳).

کسی که خدا را خدا می‌داند، دیگر هیچ باکی ندارد که از او تعریف یا او را سرزنش کنند؛ چرا که وجود او مال خودش نیست. از مملوک خدا تعریف می‌کنند، که به خدا مربوط است. اگر مرا سرزنش کنند و به جا باشد، به علت این بوده که نقصی داشته‌ام، و عبودیتم ضعیف بوده است. در این صورت، باید نقصم را برطرف کنم؛ اما اگر بی‌جهت نکوهش کنند، به من ربطی ندارد. من که ملک خودم نیست. مال خدا هستم و اینان ملک خدا را نکوهش می‌کنند. خلاصه، آثار ولایت خدا چنان گسترده است که همه امور و شئون زندگی آدمی را در بر

می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ص ۱۰۲).

نتیجه

در عصر غیبت، دینداران راهی جز اقتدا به عالمان ربانی و پرچمداران ولایت ندارند. البته آزمون ولایت‌پذیری در این اقتدار و پیروی نهفته است. آن‌گاه که پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ در جامعه بشری حاضر نیستند، باید به محضر عالمان دین‌شناسی رفت که تقوا و دیانت آنان آشکار و قطعی است و در دین به کمند هوا و هوس نمی‌افتند و بر اساس اجتهاد و استنباط بر اصول و معیارهای دین سخن می‌گویند. آنان جانشینان پیامبر و اولیای آن حضرت در عصر غیبت‌اند. نافرمانی از امامان ﷺ و رسول خدا ﷺ است. روایاتی فراوان نیز بر این تکلیف صلاحیت دارند که ما در این جا تنها چند نمونه را ذکر می‌کنیم.

کتابنامه

* قرآن کریم.

۱. ارفع، سید کاظم، (۱۳۷۹)، آیات الولاية، تهران: انتشارات تربت.
۲. خواجه‌ی، محمد، (۱۴۱۷ ق)، ترجمه اعجاز البیان، تهران: انتشارات مولی، چاپ اول، ج ۱.
۳. داورپناه، ابوالفضل، (۱۳۷۵)، أنوار العرفان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات صدر، ج اول، ج ۳، ۴ و ۱۰.
۴. طاهری خرم‌آبادی، حسن، (بی‌تا)، ولایت فقیه و حاکمیت ملت، قم: انتشارات اسلامی.
۵. طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۶)، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، ج دوم، ج ۱، ۴.
۶. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۸۳)، أفتاب ولایت، قم: موسسه آموزشی امام خمینی.
۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۷)، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا، ج ۱۳.
۸. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۶۱)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب اسلامی.
۹. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶)، تفسیر نمونه موضوعی، تهران: دارالکتب الإسلامية، ج ششم، ج ۹.
۱۰. موسوی تبریزی، سید ابوالفضل، (۱۳۷۶)، ولایت فقیه، قم: انتشارات حر.
۱۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج پنجم، ج ۱۶.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۸۱)، مفردات، مترجم: خسروی حسینی، تهران: انتشارات مرتضوی، ج ۳.
۱۳. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳)، تفسیر نور، تهران: نشر مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ج یازدهم.

۱۴. امام خمینی، روح الله، (۱۳۷۸)، امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی رحمته، تهران: مرکز تنظیم و نشر آثار امام.
۱۵. جمعی از نویسندگان، (بی تا)، امامت پژوهی، مشهد: ناشر دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۵)، ولایت فقیه ولایت نقاھت و عدالت، قم: انتشارات اسراء، چ ششم.
۱۷. حسینی بحرانی، سید هاشم، (۱۴۲۸ ق)، الهدایة القرآنیة إلى الولاية الإمامیة، قم: انتشارات ذی القربی، چ اول، ج ۱.
۱۸. حسینی تهرانی، محمدحسین، (۱۳۸۶)، امام شناسی، تهران: علوم و معارف اسلامی، ج ۵.
۱۹. حیدری، احمد، (بی تا)، نهضت انتظار، مرکز تحقیقات نرم افزاری علوم اسلامی نور.
۲۰. گنابادی، سلطان محمد، (۱۳۷۲)، بیان السعادة فی مقامات العبادۃ، مترجم: خانی، رضا، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، چ اول، ج ۵.